

می‌رود و چندین نکته فصاحت و بلاغت که در لام است و در کاف نیست متروک می‌ماند

اما اینکه می‌گوید ادخال لام ابتدا در خبر مبتدا جایز نیست. این لام لام ابتداء نیست و لام زائده است از قبیل (ام الحلیس لمجوز شهریة) و نباید قواعد نحوی که از اشعار فصحاء استخراج شده مناط صحیح و غلط اشعار قرار داد و آنها را بغلط و ناکنون هیچ نحوی نگفته است که (لمجوز) باید به (کمجوز) تبدیل شود زیرا لام ابتدا در خبر مبتداء داخل نمی‌گردد!

بقیه دارد - وحید

فتاة القیروان

تالیف جرجی زبدان

یا تاریخ لمیاء ترجمه اشراق خاوری

قارئین ارمغان که سلسله اهل ذوق و ادب و ادراک بران تشکیل می‌دهند البته از قرائت مکرر و استفاده ذوقی و ادبی این افسانه مهم دلربای تاریخی که بقلم اولین مولف و مورخ شرق (جرجی زبدان) تالیف و بنجامه عنبر شامه فاضل بی نظیر شیخ عبدالحمید اشراق خاوری ترجمه شده است فراموش نخواهند فرمود.

در این قرن نظیر و قرین اشراق خاوری یعنی کسیکه رخساره ذوق و ذکای طبیعی را بفاز علم و ادب و حکمت آراسته و هر هفت کرده در بازار معرفت نجلی کند کمتر دیده می‌شود بلکه اصلاً یافت نمی‌شود. ما از حالات این مرد دانشمند بیخبریم و فقط از دو سه ماه باینطرف

این کنج شایگان را در ویرانه های دور دست ایران یعنی ملایر بوسیله آثار و مکاتیب در یافته و خوانندگان ارمغان را آثر بدیعه ایشان ارمغانی نازه فرستاده و میفرستیم .

چه باید کرد . در این مملکت فضل و هنر خوار و بی مقدار است و بحکم اذا ملک الارا ذل هلك الا فضل چنین فضایی دانشمند در گوشه عزت و ازوا و گمنامی باخلاف عمر مشغولند . نه ملک و ملت از آنان بهره مند و نه آنان از ملک و ملت خرسند تا به بینم چه وقت بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر بار دیگر روزگار چون شکر آید (وحید)

فتاة القیروان

با

تاریخ لمیاء

تألیف زرزی زیدان

ترجمه عبدالحمید - اشراق خاوری

مقدمه مترجم

از آنجا که عادت دیرینه گردون و شیوه چرخ دون بر آنستکه افراد انسانا همواره هدف تیر بلا و معرض رنج و عنا سازد و بیژنه بر آنانکه در سلوک تعلم و طریق معرفه در آیند ، و طی راه تحصیل معارف نمایند ، چندان بلا و اندوه دارد که بستوه آرد ، زمام مراد از کف مردان بزرگ و دانشمندان سترک بکسلاند ، و مردم نادان سیارد :

فلك ب مردم نادان دهد زمام مراد

نواهل دانش و فضلی همین گناهت بس
(حافظ)

ای چرخ که با مردم نادان بازی

پیوسته بر اهل فضل غم می بازی

هر لحظه ز تو بر دل من بار غمی است

گو یا که ز اهل دانشم پنداری

(شیخ بهائی)

خصوص که زحمت سفر و ارتکاب مشقه و خطر، پیرایه ایست

بر این دنباله، و بقول عربها - کانهضت علی ابالة، نه همدی که حکایتش

گویم، و نه محرمی که محاورتش جویم، نه صدیقی موافق و نه رفیقی مشفق

معدوم شد مروت و منسوخ شد وفا.

زاین مرد نام ماند چه سیمرخ و کیمیا

در هر که بنگری جز شقایق نه بینی، و غیر باوه و گزاف و بیهوده

و لاف ثمری نجیبی، آئین عدالت و رسم مروت را هر چند بیشتر جوئی

کمتر بائی، چون چنین دیدم، و چنان شنیدم، یکباره دامن بر چیدم و

کرد معاشرت نکر دیدم.

منم روی از جهان در گوشه کرده

کف نان جوین را توشه کرده

چو زنبوری که دارد خانه تنک

در آنخانه بود حلوائ صد رنگ

چو ماری بر سر گنجی نشسته

چو گنجی در بروی خویش بسته

(نظامی)

زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم ، و همی بر کذشتن عمر گرانمایه
متأسف و این دو بیت ابوالقاسم محمد حریری مناسب حال بر زبان راندم .

فلما تمای الدهر و هو ابو الوری

عن الرشد فی انجائه و مقاصده

تعامیت حتی قیل انی اخو صمی

ولا غروان یحذو الفتی حذو والده

ناچار دفع هموم را جز صحبت مسفورات و مؤانست مسطورات
سببی نیافتم و بدین راه شتافتم خوش بختانه کتابی لایق و نسخه فائق که
قلب بدو مایل و شایق شود بدست افتاد از تالیفات فقید شرق (ژرژی زیدان)
کتاب مذکور موسوم به (فتاة القیروان) حلقه پانزدهم از حلقات
تاریخ اسلامی است که فاضل فقید در لباس (رحمن) برشته تحریر کشیده
و حاوی تاسیس دولت خلفای فاطمیه و غلبه المعز لدین الله الفاطمی بر
مصر و میباشد .

هر چند تا ملایمات اسباب پریشیدن حواس بود با وجود این
چون خواستم خدمتی بدایره معارف اسلامیین کرده باشم بفاصله چهل روز
ترجمه کتاب مذکور را پیمان رسانیده ، او را [بتاریخ لمیاء] موسوم
ساختم ، امید از ارباب دانش چنانستکه اگر برزلی واقف شوند در اصلاح
آن بکوشند و بالله التوفیق

عبد الحمید اشراق خاوری



فصل اول

پيروان علوی در مغرب — ظهور دولت فاطمیه

در زمان استقلال خلفای بنی امیه فرقه شیعه در تحت حکومت آنان گرفتار رنج و عذاب زیاد و زحمت بی پایان بودند و همچنین پس از بنی امیه متحمل محکومات عباسین گردیده مجرم تشیع مقتول و مصلوب میشدند، ویژه در زمان خلافت منصور دوانیقی و هرون الرشید و متوکل که ظلم و جور در باره آنان بی پایان رسید، از این دو تحمل این بار گران را نیاورده مجبور بفرار و در شرق و غرب مملکت اسلامی پراکنده شدند،

از جمله اشخاصیکه از عاصمه خلافت بطرف مغرب رهسپار شد ادریس بن عبدالله بن حسن مثنی برادر محمد بن عبدالله بود (۱)

ادریس در مصر که از مستملکات عباسین بشمار میرفت خود را پنهان میداشت تا آن زمان که صاحب البرید و برخی دیگر از شیعیان علی ۴ بدو پیوسته در زمان خلافت هرون بطرف مغرب روانه گردید، انگاه جمعی دیگر از شیعیان بدو گرد آمده و با او بیعت خویش استوار ساختند.

ادریس در مراکش تأسیس دولتی کرده و بدولت آدرسیه اش نامیده و از سال صد و هفتاد و دو (۱۷۲) تأسیس و هفتاد و پنج (۳۷۵) هجری خلفای ایندولت یکی پس از دیگری بحکمرانی اشتغال داشتند جز اینکه خویش را خلیفه نمینا میدند ظهور شیعیان و غلبه آنان را در حقیقه از دولت فاطمیه (با عبیدیه) باید دانست (۲)

(۱) — محمد انکسی است که ابتداء منصور با او بیعت نموده سپس تقض عهد کرده و خود در طلب خلافت بر آمد

(۲) آنان را فاطمیه از آن خوانند که نسبت آنان بفاطمه دختر یسعی ۴ پیوند و عبیده نیز گویند چه نسبت آنها را بوسع دولت عبدالله المهدی میدهند.

در اواسط قرن چهارم هجری در طرف مشرق نیز شیعیان به یشتیانی آل بویه قوی بدست کرده رایت استقلال بر افراشتند و ما نیکه آل بویه بغداد را به حیطة تصرف خویش در آوردند. فاطمین نیز در مغرب بواسطه قوه و استعداد کاملی که در خویشان مشاهده کردند جمع آوری لشکر نموده همت بفتح مصر گماشته بودند. آل بویه را عقیده چنان بود که خلفای عباسی حکومت و خلافت اسلامی را بدون استحقاق تصاحب کرده بدینجهت آنها را غاصب خلافت میشمردند؛

لذا برخی از آنان از معزالدوله بویهی چنین خواستار گردیدند که زمام خلافت را به عبیدین (فاطمین) باغیر ایشان که از زمره شیعیان و پیروان علی باشند سپرده و عباسین را مخذول و منکوب سازد. معزالدوله بواسطه تعصب در تشییع این رای را پسندیده و همیخواست بدین وتیره عمل نماید.

بعضی از خواص دولت و اخلاص کیشان بمقام سلطنت بدو گفتند که اکنون متابعت این رای صواب نباشد زیرا لشکریان تو از آنجا که خلفای عباسی را غاصب خلافت دانند هر زمان آنان را فرمان کنی بخلافت غاصبین بشورند و اطاعت امر تو را از دل و جان لازم شمارند لکن اگر چنانچه علویین را بر منصب خلافت استوار داری و زمام حکمرانی بدیشان سپاری اگر آنان بشکریان تو حکم قتل تو را بدهند آنان بواسطه اینکه علویین را واجب اطاعة میدانند بر تو بشورند و رشته سلطنت از چنگ تو بدر کنند. صلاح در آنستکه اکنون بدینکار تن درندهی و بدین رای ناصواب و قعی نهی معزالدوله را این عقیده پسند افتاد و از انتقال خلافت بزمره علویین سر بر نافت ظهور فرقه شیعه در شرق فتح مصر را بر دولت عبیده بسی آسان کرده بود.

مقر حکومت عبیدیه ابتداء در افریقا (قبصه مهديه) بود و نسب
خلفاء آنان بحسین بن علی ۴ مینویست (۱)

اکنون شرحی از اوضاع مصر و اهالی آن بنکاریم
اهالی مصر از صدر اسلام در رشته پیروی علی ۴ و از حسین وی
بودند و در قتل عثمان خلیفه سیم نیز مداخلتی داشتند و لکن در انظار
شیعه علویه چندان شأن و مقامی نداشتند چه علویان اولاً از اهل عراق
و فارس طلب نصرت کرده و چونکه عباسیین استقلال یافتند علویان در تحت
سلطه و جور و ظلم منصور پامال گشته مقتول و مجوس میگرددند و
محمد بن عبدالله حسنی و برخی از بسککان او را که از بنی حنن بودند منصور
بکشت، سایر علویان از دولت عباسیه روی بر تافته پراکنده شدند
از جمله فراریان علی بن محمد بن عبدالله بود و بنا بر فرمان وی چند
تن از شیعیان بمصر رفته و بانشار نام واخذ بیعت برای او مشغول گردیدند
لکن علی بن محمد مزبور از ترس مأمورین منصور خویش را پنهان همی-
داشت و روزگار شیعه علویه در مصر زمانی بخوشی و گاهی بنساختن
میکشست

و از آنجا که عامل مصر علویان راه مکرزه میداشت طریق ظلم
پیش گرفته و از هیچ گونه ستم در بازه آنان کوتاهی نمیکرد
بدین منوال زمانی بسر آمد تا دور خلافت متموکل رسید وی در
صدد ایدای علویان بر آمده بعامل خویش در مصر منشور کرد که آل
ابی طالب را از مصر دور کرده بعراق فرستند حسب الحکم عامل مصر
بفرموده متموکل عمل نموده و در سال دوست و سی شش (۲۳۶) هجری

(۱) برخی از مورخین صحت نسب مذکور و انکار کرده و محمولش دانند لکن
عقیده بزرگان اهل آثار بصحت نسب مذکور است و عقیده ما نیز بدین رشته ارتباط
دارد و سبب شبهه منکرین هماناطمن و تحقیر عباسیین در باوه علویان میباشد.

شیعیان را از مصر بعراق کسبل داشت،
 فنی چند از شیعیان از خوف و بیم مستور و پنهان گردیدند و
 عمال و کارگران متوکل محض خوشنودی خلیفه و دریافت جایزه و غیره
 در ایذا و آزار شیعیان مبالغت بسیار همیکردند چنانچه گفته اند مردی
 لشکری بواسطه ارتکاب معصیتی مستوجب سیاست شرعی گردیده بود،
 یزید بن عبدالله که از جانب متوکل حکومت مصر داشت خواست تا فرمان
 شرح را در باره وی پیاپی برد مرد لشکری مستاصل شده یزید را بحسن و
 حسین ۴ سوگند بداد اینمعنی در خاطر یزید باری افکند و بر سیاست
 معینه سی نارمانه افزود اینخبر را صاحب البرید متوکل برداشت چون
 خلیفه آن واقعه را استماع نمود یزید بن عبدالله فرمان کرد که بر مرد سپاهی
 مذکور اخیراً صد نارمانه دیگر فرود آورد یزید محض رسیدن حکم خلیفه
 فرمان و پرا بگری ساخت،

سپس در تفحص و تجسس علویین بر آمده و از ستمکاری درباره
 آنها فرو گذار ننمود چنانچه بدو گفتند مره ی از علویین با ما بعین خود
 بدعوت اشتغال دارد فرمان داد تا علوی را بدست آورده با اهل و عیال
 بعراق فرستاد و تابعینش را نیز بسی بیازرد. چون دوره خلافت متوکل
 سفری شد؛ منتصر بن متوکل در سال دویست و چهل و هفت (۲۴۷)
 هجری بجای پدر بنشست و نخست بمامل مصر فرمان داد که علو بین
 را از تملك اراضی و اسب سواری و مسافرت از فسطاط باطراف مصر
 مانع گردد

و آنها را از نگاهداشتن چاکران و بردگان متعدد باز دارد تا هر

يك از علویین را جز يك بنده نباشد

و هر زمان که یکی از علویین با یکی از پیروان عباسی بمخاصمه

برخیزند بدون تحقیق استدلال طرفین. علوی را محکوم و حاکمیت را به عباسی دهد،

از اینگونه کردار و رفتار شیعه علویه در عذابی دردناک روزگار بسر همیکردند تا احمد بن طولون با مارت مصر منصوب گردید،
 او نیز چون مردی ترك و تابع عباسین بود، با از علویین همه گماشت
 و تعاقب آنان بلوح دل بنکاشت و چندین کورت با آنان جنگ در پیوست تا
 امر بنی طولون در مصر بضعف گرایید و پایه امارت و اساس حکومت آنان
 متزلزل گردید، عباسیین نیز در بغداد بواسطه غلبه آل بویه در قرن چهارم
 هجری ضعیف شدند،

فرقه شیعه پس از فقدان مواع اندک اندک رو بترقی گذاشتند تا
 سال سیصد و پنجاه و هشت (۳۵۸) هجری المعز لدین الله فاطمی رایت
 استقلال بر افراشت و چون اذهان شیعه مهیا از برای قبول چنین دعوتی
 بودند که آنها را از قید عبودیت عباسی نجات می بخشید، او گرد آمده و در سال مذکور
 بسیه سالاری جوهر صقلی بجانب مصر رهسپار شده و آن محیط را باسانی در
 تحت رایت خویش در آورد چنانچه شرح آن بیاید،

فصل دوم

قیروان — منصوریه

قیروان نیز مانند بصره و کوفه و قسطنطاز شهرهای جدید البنا
 بود که اعراب پس از فتح آن محیط بنا نهاده بودند،
 در سال شصم (۶۰) هجری عقبة بن نافع الفهری که فاتح اکثر
 بلاد مغرب است در نزدیکی تونس قیروان را بنا نهاده و در زمان وقوع

حوادث این روایت که مادر صده ذکر آن هستیم (۱) قیروان بزرگترین بلاد
مغرب بشمار میرفت

قبائل مختلفه از اطراف و نقاط بدین دیار شناخته و در صدد تعمیر
آن برآمده بودند مانند اعراب قریش و مضر و ربیع و قحطان و اصناف
عجم از اهل خراسان و قبائل دیگر مانند بربر و اهالی روم و غیره،
معیشت و زندگانی آنها از آب باران بود که در جو بهای چندی
جاری شده و در محل بزرگی که اورا مؤاجل میگفتند جمع شده عموم اهالی
را مشروب میساخت

در قبله شهر بیابانی را نیز از بهر خویش اختیار نموده و به وادی
السراویل موسوم ساختند بودند

در قرن سیم بنو الاغلب چون بدین دیار بار افکندند بقاصله دو
میل از قیروان قصرها و عمارتهائی از برای خود بنا کردند و مکانی دیگر
نیز به فاصله هشت میل از قیروان برآورده و به رقاده اش نامیدند تا آنکه
در اول قرن چهارم هجری فاطمین بدان سرزمین آمده و در نزدیکی آن
بلده قلعه مستدیره موسوم به صبره از بهر خویش پیرداختند و گاهی
منصور به اش نیز گفتند و خود با اهل و عیال در آن قلعه زندگانی میکردند
(۲) منصور به محیطی بود مستدیده الشكل که اسمعیل بن القاسم بن عبیدالله
المهدی در سال سیصد و سی و هفت ۳۳۷ هجری در نزدیکی قیروان بساخت
و قصر خود را در وسط منصور به پیاداشت

نهرهای آب را چنان قرار داد که از وسط قلعه گذر میکرد و در
آن قلعه بناهای بس نیکو و مسجدی نیز بساخت
بهنای دیوار و سور قلعه را دوازده ذراع قرار داد و این قلعه از
قیروان نه بهنای راه منفصل بود

(۱) در اواسط قرن چهارم هجری

(۱) چنانچه دو قرن قبل از این روزگار منصور در بغداد نیز بدینگونه رفتار کرد

قلعه مذکوره را دروازهائی بود مانند - باب القنوج و باب بوزيله
و باب وادي القصارين - که تمامی آنها را به صفحات آهن مستحکم نمود
بودند (۱)

نخستین خلفای فاطمیه عبدالله المهدي بن محمد الحبيب بن جعفر
الصادق ۴ بوده که نسب به حسین پسر فاطمه دخت پیغمبر میرسانند مردی
که او را عبدالله الشيعي نام بود به پشتبانی و مساعدت قبائل بربر خصوص
قبیله کتامه و صنهاجه بدعوت قیام کرد و مردم را به پیروی عبدالله المهدي
همی خواند

چون کار خلافت بر عبدالله استوار آمد از ترس اینکه مبادا عبد
الله شيعي بر او بشورد پیش بینی کرده عبدالله را بکشت چنانچه در مشرق
نیز ابو مسلم خراسانی مردم را باطاعت عباسیان میخواند و چون مساعدت
اهالی خراسان و رحمت ابو مسلم زمام خلافت بدست عباسیان افتاد
منصور دو اینقی که دومین خلیفه عباسی است از ترس شورش بر مملکت
خویش بترسید و ابو مسلم را گرفتار کرده مقتول ساخت [۲]
مقر خلافت عبدالله المهدي در ابتدای امر دعوت در قصبه مهدیه
بود و این قصبه را در ساحل تونس بنا نهاده بودند سپس از قلعه مذکور
بقیروان انتقال کردند تا در سال سیصد و بیست و دو ۳۲۲ هجری رخت از
این عالم بیرون کشید پسرش ابو القاسم که به القاسم یا امرالله ملقب بود در
جای پدر بنشست و او نیز در سال سیصد و سی و چهار بدرود جهان نمود پس
از او پسرش منصور ابوطاهر برمنه خلافت بر آمد و همی زیست تا در
سال سیصد و چهل و یک مرد

آنکه المعز الدین الله زمام خلافت بدست برده و چنانچه خواهیم

(۱) تاریخ باقوت ج ۳ و المقدسی و یقوتی

(۲) ابن خلدون ج ۴

نکاشت سپهسالاری جوهر صقلی مصر را بکشاد و در آن محیط فرمان
رواگشت

حوادث واقعه در این روایت در زمان خلافت وی و سپهسالاری
جوهر صقلی بوقوع انجامید؛

فصل سوم

المعز لدین الله - و جوهر سپهسالار

قصر خلیفه المعز لدین الله چنانکه گفتیم در منصوریه نزدیکی
قیروان واقع شده بود این قصر را باغی بود سبز و خرم و در وسط باغ برکه
بزرگی موجود و از کوهیکه نزدیک منصوریه بود بوسیله مجرائی که بتازکی
المعز لدین الله از پای کوه ایجاد کرده بود آب داخل باغ میشد و از مجرائیکه
در زیر زمین تعبیه کرده بودند ببرکه میامد.

و بنظر تماشائی برکه آب مذکور چشمه را مانند بود که آب از او
بجوشد سپس بتوسط لوله های مس آب برکه را بتمام خانهای شهر و بازار
ها و مسجد قسمت مینمودند و باقیاننده آب بطرف قیروان جاری میکردید
این مطلب را پیش از این نوشتیم که منصوریه مخصوص بخاندان

خلافت و چاکران آنان بود و جز ایشان کسی در آن مکان ساکن نبود،

المعز لدین الله در آن مأمّن از کید و مکر منافقان و دشمنان آسوده
میزیست چه با آن همه استحکامات دروازه هایشرا نیز آهنکوب نموده و
جز در وقت احتیاج سایر اوقات درها مسدود و بقفلهای محکم بسته بود
در شبی از شبهای سال سیصد و پنجاه و هفت هجری که ماه مانند
دیناری بساطی سبز رنگ همی درخشید، و هوائی بس فرح بخش کوئی

دم عیسی بود که دل‌های افسرده را بنشاط آورده نسیم از هر کنار اشکار و
نواهای مرغ شب‌آهنك از مرغزار بگوش میرسید،

شبنم چون لؤلؤ تر بشاخ‌های شجر ریخته و در هر يك از اغصان
اشجار هزارها نوحه گرافو آغاز تسلط شب در پیشگاه گل تا سحر غزل
سرائی کرده و از جفای خار شکایتها داشتند

چمن از فر فر بهار مانند بهشت خرم و جهان از فروزه اردیبهشت
بیباغ ارم طعنه‌داشت

تا نبیند کسی آنحال که من میگویم نکند فهم و نداند چه سخن میگویم
(الفت اصفهانی)

در چین شی خلیفه با دلی شاد و خاطری از قید غم آزاد بجانب
باغ روان گردید گوئی سروی بی‌بوستان با ماهی باسمان درآمد، پس از اندکی
تفرج و کلکشت در کنار برکه آب بایستاد

اگر چه این برکه چندان منظری نداشت که جالب انظار شود
لکن رازی سرمور در اعماق این برکه بی آرایش پنهان بود که خلیفه راهز
زمان نظر بدو افتادی بطرب آمده و بفکر شیرینی مشغول می‌گوبد سیه سالار
جوهر نیز از آن سر مستور آگاه و مطلع بود، این راد مردار حسن خدمت و
نیکی نیت تنها کسی بود که طرف التفات خلیفه واقع شده بود بحدیکه خلیفه
اورا از انساب خویش شمرد و در قصر مخصوص خود مکافی برای وی
پرداخته داشت

و از هیچ گونه اکرام و التفات در باره وی فرو نمیکذاشت،

چنانچه گفتیم - خلیفه در کنار برکه ایستاده بماء مینگریست،

باغبان محض آسایش خلیفه نشیمنی در کنار برکه بنهاد و خلیفه

بروز بروی بنشست

ساکنین قصر حتی علامان در خواب و کسی جز خلیفه بیدار نبود
حال چه باعث بیداری خلیفه گردیده؟ چه خیالی او را از خواب
باز داشته؟

کسی خبر خودش بی به اسباب منع راحتش نبرده ۱۱ و همانا امری
بس خطیر بوده که قلب او را مشغول ساخته و بهیچ يك از یاران کشف سر خود
را ننموده بود.

زیرا که خلیفه پیو شیده داشتن را ز خود بسی حریص بود مگر
زمانیکه نهال فکرش برومند شده و بار میآورد، یعنی وقتیکه میخواست
افکار مستوره خود را از قوه بفعل آورد آنگاه با خواص دولت را ز خود
را در میان مینهاد.

چنانچه شان مردمان بزرگ خردمند و حکمای دانشمند نیز بدین
منوالست که احدی را بر اسرار خویش آگاه نکرده اند

گفت پیغمبر هر آنکاو سر نهفت زود کرده با مراد خویش جفت
دانه اول در زمین پنهان شود بعد از آن سر سبزی بستان شود
(مولوی)

اما در این شب چنان خلیفه از نگاهداری راز نهانی دل تنگی می
نمود که بیم آن داشت از عهده حفظ وی رنیا آمده و لا اقل راز خود را بچوهر
ابراز کند ولی حفاظ دامن همتش را از کف رها نکرد و خود را دلداری
می داد.

خلیفه مردی بود بلند همت، بزرگ هیبت چهل ساله از
مراحل زندگانی را طی کرده بود

در این شب ردای فراخ سفیدی بر تن پوشیده و خود را سخت در
او پیچیده عمامه کوچکی بر سر گذاشته و علامات نجابت و شهامت از
رخسارش همپیدا بود

بقیه دارد